جلسه 36 88-87

# مکاسب محرمه / کم فروشی

بسم الله الرحمن الرحيم

# ادله حرمت کم فروشی

عرض شد در بحث تطفيف و كم فروشي براي حرمت و معصيت بودن آن به ادله اربعه تمسك شده كه اولين دليل كتاب است و آيات شريفه اي كه دلالت بر حرمت اين عمل در معامله مي كند.دلایل قرآنی

#  الف. آيات سوره مطففين

در بخش و دليل اول شش آيه وجود دارد كه دو آيه آن را خوانديم آيه سوره مطففين و آيه 81 و 82 سوره هود چند نكته هنوز باقي مانده بود منتهي به دليل اين كه آيات بعد هم در اين مشاركت دارد من آن چند آيه را هم عرض مي كنم و بعد از تمام شدن كل آيات آن وقت نكات مشتركي كه از جمله بحث هاي ديروز بود كه ادامه داشت عرض مي كنم.

#  ب. آیات 81 و 82 سوره هود

 آيه دوم آيه سوره هود بود كه ملاحظه كرديد چند كه هم نهي و هم امر داشت و هم با بيان **لاتنقصوا** و هم با بيان **لاتبخسوا** و بين اين دو هم **أوفوا المكيال و الميزان** بود كه تأكيدات متعددي در اين آيه شريفه دو آيه شريفه سوره هود بود كه بعضي از آن تأكيدات را ملاحظه كرديد هم اين كه در عداد عبوديت خدا قرار گرفته بود هم تكرار اين نهي در آغاز و انجام اين دو آيه **لاتنقصوا و لاتبخسوا** هم اين دو سوم نسبت نقص به مكيال به نحو مجاز عقلي بود و چهارم وعده عذابي كه به اين امر داده شده بود . پنجم آن تعبير از اين عمل به افساد في الارض بود و بعضي از تأكيدات ديگر هم است. پنج شش تأكيد مهم براي آيه بوده است و ششم هم اين كه در بين اين دو نقص و بخس تعبير **أوفوا المكيال و الميزان** هم آمده بود حداقل حالا اين شش تأكيد است تأكيدات ديگر هم است كه مجموعه آيه با شش ، هفت تأكيد يا حدود ده تأكيد باشد كه نسبت به اين حكم دارد و همه اينها نشان دهنده حرمت و آن هم حرمت مؤكد و گناه كبيره بودن كم فروشي است.

# ج. آیۀ 85 سورۀ اعراف

آيه سوم ، آيه سوره اعراف است كه اين آيه هم باز مربوط به حضرت شعيب است كه سوره اعراف آيه 85 كه باز همان داستان حضرت شعيب است كه **الي مدين أخي شعيبا** تا مي رسد به **« أوفوا الكيل و الميزان و لاتبخسوا الناس أشيائهم و لاتفسدوا في الأرض بعد اصلاًحها »** ، اول آيه **الي مدين اخاه شعيبا** كه حضرت به قوم خود خطاب مي كند كه **أوفوا الكيل والميزان** اينجا ابتدا شده است به همان امر به وفا به كيل و ميزان ، **أوفوا الكيل والميزان** ، بعد هم نهي است **و لاتبخسوا الناس أشيائهم و لاتفسدوا في الارض بعد اصلاًحها** ، اين آيه هم تقریباً نظير آن است البته تأكيداتش يك مقدار از آن كمتر است ولي همان مضمون در همين جا هم آمده است. آيه سوم كه تفصيل بيشتري نمي خواهد .

# د. آیۀ 181 سوره شعراء

آيه چهارم باز مربطو به حضرت شعيب است در سوره شعراء آيه 181 اين آيه چهارم كه باز هم همان قصه حضرت شعيب است **« أوفوا الكيل و الميزان و لاتكونوا من المخسرين و زنوا بالقسطاس المستقيم و لاتبخسوا الناس أشيائهم ولاتعثوا في الارض مفسدين** » كه اين هم در حقيقت كه آيه سوره هود آيه سوره اعراف و آيه سوره شعراء از آيه دو آيه چهار هر سه مربوط به داستان حضرت شعيب است كه در هر جا با اندكي تفاوت وارد شده است.

## تأکیدات آیۀ 181 سوره شعراء

اين آيه سوره شعراء هم تأكيدات زيادي دارد پنج تعبير پشت سر هم آمده **أوفوا الكيل** يك البته وزن را در أوفوا ندارد در بعد آمد و **لاتكونوا من المخسرين** اين دو خسارت نزنيد به ديگران سه وزنوا **بالقسطاس المستقيم** ، اينجا كيل را از وزن جدا كرده و **زنوا بالقسطاس المستقيم** ، قسطاس همان ميزان است وزن کنید با ميزان و ترازويي كه سالم و درست باشد اين سه و **لاتبخسوا الناس أشيائهم** اين چهار و **لاتعثوا في الارض مفسدين** كه پنج تعبير كه دو ايجابي است **أوفوا الكيل و زنوا** است و سه تعبير هم تعبير سلبي است كه نهي **است لاتكونوا من المخسرين ، لاتبخسوا الناس أشيائهم و لاتعثوا في الارض مفسدين** كه اين پنج تعبيري است كه اينجا قرار گرفته اند.

## جمع بندی

 تأكيدات جدي در اين آيات است با اين تعدد تعابير و آيه قبل، اين سه آيه مربوط به حضرت شعيب است همان طور كه اشاره كرديم ظاهرش خيلي رواج داشته در همين هر سه سوره ، سوره هود و به خصوص اعراف و شعراء از سُوَري است كه تسلسل تاريخي انبياء تا حدي زياد در آن بيان شده است يك به يك انبياء را مي شمارد حالا تعدادي از انبياء أولوا العزم و غير اولوا العزم كه اهميت بيشتري داشتند برشمرد و اگر هم ملاحظه کنید در مورد هر كدام آنها روي يك چيز به خصوصي تأكيد شده است كه در اين سه سوره حضرت شعيب آمده و در هر سه سوره هم هود و هم اعراف و هم شعراء با تأكيدات و تكرار مسأله به قضيه كم فروشي اشاره كرد حالا گاهي در قالب اثباتي به صورت **امر أوفوا الكيل** ، **أوفوا الميزان** ، **زنوا بالقسطاس المستقيم** ، گاهي در قالب نهي **لاتبخسوا الناس أشيائهم** يا **لاتكونوا من المخسرين** و يا **لاتعثوا في الارض مفسدين** و نظاير اينها بيان كرده است.

## دلیل تسری حرمت تطفیف به دین اسلام

يك نكته مشترك بين همه آیات است و آن نكته اين است كه اين آياتي كه نهي داشت و وعده عذاب در آنها بود و دلالت بر حرمت مؤكد اين امر مي كرد همه قصه هاي مربوط به حضرت شعيب بود نقل فرمايشات حضرت شعيب بود . خوب اين آيا مي شود تسري داد به خود ما ، اگر آيات ديگري جزء اين را نداشتيم حالا كه داريم ويل للمطففين داريم روايت داريم ادله داريم ولي حالا لو فرضنا اگر همين آيات بود ، بله اينها را آيا مي شود تسري داد به امت پيامبر اسلام و دين اسلام يا نه ؟

جوابش اين است كه بله ، اين هم از دو جهت است:

### الف. نقل در قرآن

 يكي همين كه نقل سخنان در قرآن كريم اين حاكي از تأييد آنها است چيزي كه از انبياء گذشته يا غير انبياء گذشته از صلحهاي گذشته مثلاً لقمان ، چون لقمان بنابر آنچه در روايت آمده پيامبر نبوده يك حكم بزرگي بوده است آنچه كه از پيشينيان نقل شود چه پيامبر باشند يا احياناً از صلحها نقل شود . نقل قرآن و انعكاس آن مطلب در قرآن اين نشان دهنده تأييد آن است يعني گويا در قرآن سند اسلام است وقتي كه اين دارد به صورت جانب دارانه مويدانه نقل مي شود معنايش اين است كه اين در شريعت اسلام تأييد شده ، اين از جهت است كه ولو از حضرت شعيب نقل مي كند ولي گويا اين نهي امروز هم زنده است و براي امت محمد صلي الله عليه و آله هم وجود دارد و اين يك جهت است كه نقلش به معناي تأييد است و انتصابش به اسلام است.

### ب. بنابر استصحاب

جهت دوم هم اين است كه اينجا بنابر استصحاب احكام و شرائع سابقه اينها مي شود استصحاب هم كرد . واز طرفی چون مستند به حكم عقل است اصلاً اين شريعت و آن شريعت برنمي دارد يعني بالاتر از اين است كه اگر شريعتي در عالم نبود چون حكم عقل مستقل است مستند به دين مي شد يعني خودش يك حكم شرعي مي شد بنابر آن حكم مستقلات عقليه كه بعد توضيح خواهيم داد .

هرچه از آن چه كه در شرايع سابقه است با يكي از اين دو ملاك مي تواند در شريعت اسلام بيايد هم تأييد شود اين است كه در قرآن يا سنت نقل شده باشد. بدون اين كه گفته شده باشد كه اين تغيير كرده خيلي چيزها نقل شده است ولي بلافاصله گفته شده اين در آن شريعت بود ولكن در اين شريعت تغيير مي كند اگر نقل شود و نفي نشود و تصريح به تغيير نشود اين خودش يعني اثبات آن به همان كيفيت. مگر اين كه بگويد اصل يا كيفيت آن تغيير پيدا كرده است مثل اين كه در صلاه و صوم است در روايات نقل مي كند حج مثلاً مي گويد آن وقت اين طوري بوده ولي ما اين طوري عمل کنید يا نسخ شده است. اگر تغييري دراصلش يا در فروع و كيفياتش نباشد تأييد است، اين ملاك است.

يكي هم اين كه حالا اگر حكمي كه در شرايع سابقه بود. در قرآن و سنت نيايد ما از راه ديگري بفهميم كه بوده آن هم بنابراين كه استصحاب احكام شريعت سابقه شود كرد از راه استصحاب مي شود آورد اما اين كه استصحاب شرايع سابقه مي شود يا نه؟ اين را بايد جاي ديگري بحث كرد دربحث استصحاب كه بعيد نيست كه بگوئيم استصحابش درست است .

## خطاب مطلق در آیات

اين ديگر در خطاب نيست خطاب مطلق است اوفوا الكيل ، لاتأكلوا في الارض مفسدين ، لاتبخسوا الناس أشياءهم ، اين چيزي ندارد آن ها ديگر بحث مورد و توضيحات و شأن نزول و اينها است منتهي خطاب عام است مطلق است و نقش در قرآن به معناي شمولش است .

## فایدۀ تکثر ادله

يعني اصلاً اين بحث ما فرضي بود اگر اين آيات دلالت هم نكند ما به آن كاري نداريم آيات داريم عقل داريم قبل از همه اينها اگر اين آيه و روايت و نبود همين را مي گفت ولي اگر همينها هم نبود اين آيه مي توانست به عنوان يك دليل في حدّ نفسه دليل باشد يعني دلالت اين آيه تام است ولي حالا اگر هم نبود دليل ديگري داشتيم اين از باب تكثير ادله است در يك بحث هر چقدر ما دليل را اضافه كنيم ارزش دارد ارزش هم اين است كه گاهي در ريزه كاري ها و جزئيات يك چيزهايي در اين آيات است كه در جاهاي ديگر نيست آن وقت اينجا به درد مي خورد . تكثير ادله براي يك مطلب ، براي اين است كه گاهي تأكيد را خوب اثبات مي كند و گاهي هم ويژگي ها و خصايصي در هر دليلي است كه مي شود به آن تمسك كرد و الا اگر اين نبود خيلي بحث هايي كه ادله زيادي دارد به يك دليل تمسك مي كرديم بقيه اش را مي گفتيم .. ولي چون آثاري دارد آن همه ادله را مي آورند .

# و. آيه 152 سوره انعام

آيه پنجم كه آن ربطي به داستان حضرت شعيب ندارد آيه 152 سوره انعام است ، در سوره انعام كه يك سلسله احكامي در آنجا ذكر شده است و ربطي به امم سابقه ندارد و احكام كلي است يكي از آن احكام در آيات 150 و قبلش روشن مي شود كه يكي اين است كه **أوفوا الكيل و الميزان بالقسط** ، اين آيه طرف ايجابي و مورد توجه قرار گرفته و امر به آن شده است ، **أوفوا الكيل و الميزان بالقسط** و جنبه سلبي و نهي از تطفيف و بخس در اين آيه نيست .

# هـ . آيه 35 سوره اسراء

آيه ششم آيه سوره اسراء است آيه 35 سوره اسراء آن جا دو امر است يكي **أوفوا الكيل إذ أكلتم** يكي هم **وزنوا بالقسطاس المستقيم** در سوره اسراء هم آيات متعددي در كنار هم يعني احكام متعددي در آنجا ذكر شده هر دو ايه قبل و بعدش تصرف در مال يتيم آمده دو حكم هم كه روحش يك حكم است اين است كه **اوفوا الكيل إذ اكلتم ، وزنوا بالقسطاس المستقيم.**

اين هم بنابراين ملاحظه مي كنيد در اين امركه كم فروشي باشد آن قدر اهميت داشته كه در شش آيه قرآن به صورت خاص به آن اشاره شده و انگشت روي آن گذاشته شده است و در قالب امر به وفا به كيل و نهي از كم بودن ازمبيع و چيزي كه فروخته شده اين تأكيدات آمده ، ملاحظه كرديد كه تأكيدات در آيات متعدد و فراوان است وعده عذاب و تكثير بيانات هم در قالب ايجابي و هم سلبي و نكات زيادي كه بعضي از آنها اينجا اشاره شد ، نشان دهنده تأكيد بر اين حكم است.

از آيات معلوم مي شود كه تطفيف و بخس از محرمات و معاصي كبيره است اما چند مطلبي كه علاوه بر دو سه نكته كلي كه گفتيم جنبه عمومي دارند و از قواعد عامه اند كه اشاره مي كنيم :

## تعابیر « تطفیف »

يك مطلب در ذيل اين آيات اين است كه نهي هايي كه در اين آيات بود به صورت خاص ما راجع به اين مسألسه چند نهي داشتيم :

### الف. التنقيص في الكيل والوزن علي وجه الخيانة

يكي نهي از تطفيف كه همان ويل للمطففين يعني نبايد تطفيف کنیم معنايش اين است كه **« لاتطففون في البيع و الشراب »** تطفيف و كم نفروشيد متعلق نهي چند چيز است يكي تطفيف است كه تطفيف اين طور تعبير شده كه « التنقيص في الكيل والوزن علي وجه الخيانة » اين يك عبارت است اصل ماده طفّ و طفف به معناي ناچيز و كم بوده الآن هم مي گويند اين تفاوت طفيفه اي دارد . فرق طفيفي دارد يعني كم و نا چيز منتهي تطفيف اين را اين طور معني كرده اند . تنقيص در كيل و وزن است به نحو خيانت كه در اين تعبير اولي كه در اينها آمده تطفيف است و تطفيف هم كه از ماده طفّ است و طفّ به معناي كم و ناچيز است يك اصطلاح خاصي شده كه در لغت هم به آن اشاره شده و آن هم اين است كه كم گذاشتن در آن امري كه مورد كيل و وزن در آن است به نحو خيانت يعني دو قيد دارد .

طفّ كه مي گويند زمين داغي و حرارت و اينها ممكن است ارزش نداشته باشد بي نفع و بي ارزش باشد از اين جهت ، قليل و ناچيز است . عذاب و اينها بعد آمده در لغت عرب ، تطفيف يعني تنقيص اين كه اجتهادي نيست. در صحاح و مقاييس نيامده بود اگر هم آمده معناي ديگري مي شود در اينجا امری كه مسلم است همان معناي قِلَّت و ناچيزي است و تطفيف هم همان است كه در لغت آمده تنقيص في الكيل و الوزن علي وجه الخيانة كه در مقام معامله كم كند اين مفهومي است كه براي تطفيف ذكر شده كه نقص در كيل و وزن است حالا اين كل و وزن به نحو مثال است يا اين كه هدايت خاصي شود اين يك بحث ديگري در مقام معامله در كيل و وزن است آن هم علي وجه الخيانة. اين دو تا قيد را بايد بحث كنيم.

اين يك تعبير است كه در آيه شريفه ويل للمطففين آمده و در روايات هم اين تعبير تطفيف هم آمده است. ولي در قرآن يك كاربرد مطلقاً ندارد ماده طف در قرآن همان ويل للمطففين است ديگر ندارد .

### ب. لاتبخسوا الناس أشياءهم

تعبير دومي كه در همين نهي ها آمده بخس است كه **« لاتبخسوا الناس أشياءهم »** است بخس اين طور معني شده نقصان الحق ، نجس هم معناي اصليش نقص بوده است ، به ثمن بخس كه مي گويد يعني از بهاي ناقص و چيزي كه كم ارزش باشد چون نقص در آن است بخيس مي گويند . شيئ بخيس يعني ناقص و كم اين هم باز معناي لغوي اصلي بخس باز در لغتش اين به معناي نقص و اينها مي آيد و در اين مواردي هم كه به كار رفته نقصان الحق است،‌ لاتبخسوا كه مي گويند يعني در حق **لاتبخسوا الناس أشياءهم** يعني در حق آنها كم نگذاريد حالا در لغت گفته شده كه نقصان الحق ، ممكن است بگوئيم كه اين به دليل اين كه **لاتبخسوا الناس أشياءهم** شده است. آن وقت نقصان حق معنا پيدا كرده است.

 ولي الآن در اصطلاحات امروز ما بخس به معناي نقصان حق است . بخس الناس يعني نقصان الحق ، ناقص كردن حق آنها در معناي لغوي ، بخس نيامده كه تنقيص در كيل و وزن اين قيد در لغت راجع به بخس نيامده است . البته لاتنقصوا هم آمده ، يعني مكيال و ميزان را ناقص نكنيد.

### ج. لاتكونوا مِن المخسرين

دو تعبير ديگر هم در اين آيات آمده كه آن تعابير يكي **لاتكونوا من المخسرين** است در اين تعبيرهاي نفيي در آيه سوره شعراء و اين تعبير البته در سوره مطففين هم در تفسير مطفف آمده بود **« اذا وزنوا و كالوا و زنوهم مخسرين** » پس تعبير اخسار هم آمده است .

### د. لاتعثوا في الارض مفسدين

يك تعبير هم **لاتعثوا في الارض مفسدين** است كه نهي از فساد است .

### تعابیر خاص

در اين آيات ملاحظه مي كنيد كه پنج تعبير آمده و نكته مهمي كه در اين تعابير است آن « مطفف » و « نهي » از تطفيف با **لاتنقصوا المكيال والميزان** كه مي گويد اين دو خاص است يعني فهمي از كم فروشي است به نحو خاص ، آن متعلق نهي همان كم فروشي است به معني الدقيقه همان كم فروشي در مقام معامله است **ويل للمطففين** و آن **لاتنقصوا المكيال** كه در سوره هود بود اينها دقيقا در روي خود بحث ما آمده يعني روي كم فروشي كم گذاشتن از حق ديگري در مقام معامله در مثمن يا ثمن .

# جمع بندی

## تعابیر « تطفیف » در آیات

### الف. بخس دراشياء مردم

آن چه در اين پنج تعبير داريم يكي تطفيف داريم و يكي نقص در مكيال و ميزان داريم ، اين عنوان خاص كم فروشي در معامله است اما آن چه عنوان ديگري كه داريم يكي **لاتبخسوا** است و يكي **لاتفسدوا** و يكي هم **لاتخسروا الناس** ، آن سه امر كه **لاتفسدوا في الارض** بعد اصلاًحها يك چيزي است و آن **لاتبخسوا الناس أشيائهم يا لاتخسروا الناس و يا لاتخسرون و يا لاتكونوا من المخسرين** مقصود است ، آن به نظر مي آيد يك نهي تعلق گرفته در آن يك چيزي اعم از كم فروشي كه كم فروشي يكي از مصاديق آن مي شود يعني **لاتطففو**ا ، يك نهي خاص است كه بالاتر از آن يك نهي اعمي وجود دارد آن نهي اعم اين است كه **لاتعثوا في الارض مفسدين و يا لاتبخسوا الناس اشيائهم** ، بخس اشياء مردم اين اختصاص به معامله ندارد كم فروشي ندارد ، حكم اعمي است از آن اعم است **لاتبخسوا الناس أشيائهم** اين اختصاص به معامله ندارد بلكه درحقيقت مي گويد در حقوق ديگران و اموال ديگران شما چيزي را از آن كم نگذاريد .

### تطفیف در امانت

آن هم بحث معامله را دربرمي گيرد و هم بحث اين را مي گيرد كه شما قيم بر مال كسي يا يتيم هستيد و بايد امانت را به او برگردانيد همه بحث امانات را هم دربرمي گيرد . امانت هايي كه از ديگران پيش شماست از يتيم يا غير ديگران ، اموال و حقوق ديگران كه در دست شماست مي گويد **لاتبخسوا الناس أشيائهم** ان را كم نگذار . بنابراين اين **لاتبخسوا الناس أشيائهم** ولو در آيات سوره هود و اعراف و شعراء و در قصه حضرت شعيب تطبيق داده شده بر بحث همان مكيال و ميزان ولي نفس اين آيات و خود مدالي اعمي است و **لاتبخسوا الناس أشيائهم** مفهوم بخس بر خلاف تطفيف نيامده است . نقص در مقام معامله تطفيف در لغت اين بود كه **التنقيص في الكيل والوزن علي وجه الخيانه** كه ظهورش در مقام معامله بود آن هم مي شود كمي اعم بگيريم ولي ظاهرش همان مقام معامله است قدر متيقن آن اين است ولي در بخس اين نيست ، بخس نقصان حق ديگريست كم گذاشتن در حق ديگريست حالا چه در مقام معامله باشيد يا امين ديگري بوديد ، مي خواهيد امانتش را به او برگردانيد حقش را ادا كنيد اين اعم از اين است و درست هم است .

**لاتبخسوا** پس اعم از آن است پس **لاتطففوا** در مقام معامله مي آيد و كم فروشي و لاتبخسوا يك لايه بالاتر مي آيد كه مصاديق ديگري خيانت در امانت را دربرمي گيرد . امانت هاي غير در معامله و كم فروشي را هم دربرمي گيرد .

###  ب. ظلم در « حق الناس »

اين يك مرحله ، مرحله ديگري كه عنوان عام تر بود يك درجه هم كه بالا بياييم در همين آيات همان ظلم در حقوق الناس است كه در اين آيات مخسرين و افساد و اينها ممكن است مقصود باشد و در آيات ديگر داريم كه نبايد ظلم كرد ، **لاتظلموا الناس** ، آن ظلم يك درجه بالاتر مي ‌آيد ، ظلم در بين اموال و حقوق و مسائل حق الناس ، ظلم نكنيد كه ظلم يك چيز عام تري هم حوزه اموال را مي گيرد و هم اعراض و نفوس را مي گيرد . ظلم در حق الناس آن **لاتكونوا من المخسرين** ممكن است در درجه دو باشد .

### ج. ظلم در « نفس » و « حق الله »

مخسرين در اموال و اينها كه ظاهرش همان هم **وزن لاتبخسوا الناس أشيائهم** مي باشد آن **لاتفسدوا في الأرض بعد اصلاحها** مي تواند هم وزن ظلم شود و در حقوق الناس بالاتر از اينها ما ظلم اعمي داريم كه ظلم در حقوق الناس نيست ، ظلم در خود و حقوق الله را هم شامل مي شود .

اين سلسله مراتب نهي هايي است كه در اينجا وجود دارد ، حالا در بحث خودمان يك نهي آمده روي خصوص تطفيف كه در مقام معامله است همين مصداقي براي **لاتبخسوا الناس أشيائهم** شده است كه يك نهي اعمي است كه در مقام امانت داري و اموال و حقوق و در غير معامله هم شامل مي شود و اينجا را هم شامل مي شود يك چيز بالاتري هم داريم كه مي گويد ظلم نكنيد در اين آيات نيست يا بعضي از مخسر و اينها را مي شود به اين تطبيق داد كه ظلم نكنيد مي آيد هم مقام معامله مي گيرد و اموال و حقوق در معامله مي گيرد و هم غير اموال را مي گيرد آبروي كسي را نبر ، فحشش نده ، و چيزهاي ديگر كه خطاب داريم كه لاتظلموا كه البته ظلم فراتر از حقوق الناس داريم كه آن هم به جاي خودش .

در حقوق الناس در واقع از آن طرف اگر بياييم يكي داريم كه در حقوق الزامي را ظلم نكنيد ، حقوق الزامي ديگران چه مالي باشد چه غير مالي ، تعدي به آن نكنيد اين يك خطاب عام است درجه بعدش اين است كه **لاتبخسوا الناس أشيائهم يا لاتكونوا في الأمانات** ، خود لاتكونوا في الأمانات هم مثل همان **لاتبخسوا الناس أشيائهم** است اگر امانات مالي را فقط مي گوئيم مي آيد رتبه بعد كه لاتبخسوا الناس و رتبه آخر هم مي آيد دقيقاً روي معامله و مي گويد معامله كرديد كم نفروشيد اين نهي هاي مترتبي است كه در اينجا وجود دارد اين نهي هاي مترتب در خيلي جاها وجود دارد ، در طرف امر هم همين طور است .

## احسان

در بحث فقه التربيه ما مي گفتيم در قرآن داريم كه احسان کنید ، همين احسان ، خود مي شود مثلاً مي گويد يك نوعش اين است كه اطعام کنید يك نوعش اين است كه غذا دهيد يا لباس يا مسكن دهيد در همان اطعام هم گاهي مي آيد اطعام خاص قرار مي گيرد ، مي گويد اطعام افطاري يا اطعام فقير يا يتيم ، يك سلسله مراتبي در احسان است كه من آن را بصورت يك منظومه اي درست كرده ام .

در بحث فقه التربيه گفته ايم كليدي ترين مفاهيم كه به صورت يك ضميمه روي صدها روايت و دهها حكم استحبابي سايه مي اندازد ، احسان و اكرام است همين چيزهايي كه در قرآن آمده است مفاهيم قرآن مفاهيم كليدي احكام است كه به صورت خيلي عام آمده است رأس هرم قرار مي گيرد ، سايه اش افكنده مي شود در خيلي احكام ريز ، ولي در عين حال در خصوص مثلاً غذا يك اوامري در موارد مسكن اوامري دارد در هر يك از اين حوزه ها باز يك خاص مي شود همين طوري هرمي مي آيد كما اين كه به چه كسي اكرام بكني ، به هر كسي ، ولي در روايات به پدر و مادر همين طور خاص داريم .

## رابطۀ حکم عام و خاص

اين سلسله مراتبي كه در احكام اينها بحث هاي كلي است ، مي گوئيم كم فروشي مصداق است براي **لاتبخسوا الناس أشيائهم** ، مصداقي براي خيانت در امانت است براي ظلم است ، و نهايتاً ظلم در حقوق الناس و بالاتر مي رود كه مفهوم كلي آن همان ظلم مي شود اين سلسله مراتب كه درست مي شود آن وقت اين تأكيدي كه در موارد مصداقي گفته احسان به او بكن يا غذا بده يا .. اين چيزي غير از آن چيز كلي احسن است ، يا در اين جاي كلي گفته ظلم نكن ، در امانت خيانت نكن ، **لاتبخسوا الناس أشيائهم** يك جايي هم گفته مالش را كم نكن ، كم نفروش .

 در مقام معامله اين دو شکل مي شود چه طوري نسبت عام و خاص ها چه طوري است ؟ معلوم است حمل مطلق و مقيد و ... است همه يك ميزان دارد ، فقط سؤالي كه وجود دارد ذكر اين خاص ها در اصول هم نيامده است ، يك سوال كليدي كه وجود دارد اين است كه اين ذكر خاص ها كه برمي گردد كه زير سايه حكم عامي هم است اگر اين خاص هم نبود آن عام معلوم مي كرد اگر هيچ كدام از اين آيات در مورد تطفيف و كم فروشي نبود از ما سؤال نمي كردند ، مي گفتيم لاتبسخوا و لاتبخسوا نبود ، مي گفتيم ظلم است ، ظلم نكنيد حق الناس است ، حق مردم را نبريد ، ولي ادله خاص هم داريم يا احسنوا كه قرآن مي گويد احسان کنید اگر نبود به پدر و مادر باز هم همين را مي گفتيم . ذكر اين مصاديق يك عام كه اگر هم نزديك هم نمي شد آن عام داخل بود اين چيست ؟

### تأکید در حکم خاص

 دو تا احتمال راجع به آن است يكي اين كه بگوئيم ذكر فقط مثال را ذكر مي كند هيچ بار اضافي ندارد يك احتمال دوم اين است كه نه ، بار اضافي ندارد ، و تأكيد مي كند يعني حكم اضافه اي دارد ، تأكيد است ما مي گوئيم اصل اين يك سؤال كليدي شد ، اين همان گفتيم بحث يك عام اصولي داريم كه يك مصداقش اينجاست ، هرگاه حكمي روي مورد خاصي بيايد كه اگر نيامده بود يك عنوان عامي تكليف آن را مشخص مي كرد ، ذكر آن خاص اصل اين است كه تأكيد مي كند براي اين كه عبارت زايد بايد يك بار زايد داشته باشد ، احسان كلي به همه داريم ولي احسان به والدين يك بار اضافي دارد . اين همان قاعده كلي است كه ذكر احكام خاص تأكيد اضافه دارد .

## تفاوت « کم فروشی » و « گران فروشی »

آن كم فروشي است يعني او برايش دو كيلو بخرد ولي متوجه نيست اين كم فروشي و خيانت است ولي اين كه گران بفروشد ، فوقش هم گران فروش توهم مي كرد حقي بر او نداشته است ، مال او بوده و ارزشي بر آن تعيين كرده است. مي خواهد نخرد بعد اگر هم كم يا زياد است پس فسخش كند ولي آن مال خودش بوده ، ارزشش هم دست خودش ، نگويد هم اشكالي ندارد هيچ حرمتي ندارد . ارزش گذاشتن بر مال دست خودش است كه مي خواهد بخرد به ارزش توجه كند ؟ حقي ندارد بر من ، مال من ، اين يعني كم فروشي كه فلسفه خيلي مهمي دارد .

كم فروشي چيز خيلي بدي است و الا گران بفروشد كراهت دارد ، حرمت ندارد ، حكومتي است آن وقتي نظام اختلال پيدا کند مال خود من است هيچ ظلمي نيست واقعاً ظلم نيست شما رفته ايد كاري كرده ايد و توليد ارزشي كردايد ، نمي خواهيد بفروشيد مي گوييد ، مي گويد هركس كه ده هزار تومان بخرد به او مي دهم. البته وقتي جامعه در عسر و حرج است يك اختلالي پيدا مي شود ولايت دخالت مي كند ولي في حد نفسه در يك مورد این طور نیست ، ولي كم فروشي يك مورد هم باشد گناه است براي اين كه دو كيلو مي خواهد بخرد يك كيلو به او مي دهد معامله شده كه دو كيلو دهد ولي يك كيلو مي دهد هيچ معقول نيست ، هيچ مشكلي ندارد .

## معنای گرانفروشی

گرانفروشي لغوي كه است گران يعني اين كه اگر ببري بازار ، مي شود پنج تومان ولي من مي گويد ده تومان ، آن مسائل ثانويست . يك بازار با وفور و درست و حسابي كه باشد هركسي كه مي خواهد اندازه ميلش مي كشد زحمت براي آن كشيده ارزش مي گذارد . گرانفروشي لغوي است گران كه مي گوئيم يعني مفهوم نسبي يعني اين كالا وقتي در بازار برود مي گويند پنج تومان و او يك چيز بيشتر مي گويد .

گرانفروشي مفهوم مطلق نيست هر چيزي را تا وقتي با چيزي مقايسه نكنيم نمي شود گفت گران يا ارزان است ، وقتي مقايسه مي كند گران است و آن هيچ اشكالي به عنوان اولي ندارد ، ولي وقتي روي عناوين ثانوي مي آيد و شرائط ويژه پيدا مي كند آن گرانفروشي به معناي خاص مي شود . يعني آن جايي نهي روي آن آمده يعني اختلالي ايجاد مي كند .